

استقلال و شجاعت اخلاقی تحسین برانگیز



عبدالعلی بازرگان

نویسنده، پژوهشگر قرآنی

در قرآن خداوند مقام مؤمنان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بالاتر ارتقا می‌دهد. خوشبختانه دکتر سروش در هر دو زمینه به درجات بلندی دست یافته‌اند. ارتباط بنده با جناب دکتر سروش به دوران دانشجویی حدود ۶۰ سال پیش، بازمی‌گردد. در سال‌های میانه دهه ۴۰ تصمیم گرفته بودیم تا ارتباط میان انجمن‌های اسلامی دانشکده‌ها و دانشگاه‌های مختلف برقرار و به انتقال تجربه بپردازیم. جلساتی که تقریباً به‌صورت نیمه‌مخفی برگزار می‌شد. دکتر سروش از دانشکده داروسازی و باقر لولاسانی از دانشکده پزشکی، در این جلسات شرکت می‌کردند. حدادعادل نیز از دانشگاه شیراز می‌آمد. میرحسین موسوی، بنده و حسن آلاپوش از دانشکده معماری بودیم. هماهنگی کلی وجود داشت. کار سیاسی به آن معنا انجام نمی‌دادیم، اما می‌خواستیم ارتباطمان برقرار بماند. به خاطر دارم که در یکی از آن جلسات، مجید شریف‌واقفی از دکتر سروش درخواست کرد که کلاس قرآن برای دانشگاه آن‌ها برگزار کند و آقای سروش هم این درخواست را پذیرفت. از همان زمان، سروش روی مسائل قرآنی کار می‌کرد. حتی خارج از آن جلسات انجمن‌های اسلامی، نشست‌هایی با حلقه‌هایی ۱۰ تا ۲۰ نفره برگزار می‌کردیم. در این جلسات آقای سروش بحث‌های قرآنی را مطرح می‌کردند. شگفت‌آور بود که در آن زمان، ایشان مسائل علمی قرآن را با جدیت فراوان پیگیری می‌کرد. توجه‌ها به سوره‌های کوچک، به‌ویژه به مباحث مربوط به نجوم و آفرینش، از همان زمان در کارهای مطالعاتی ایشان شاخص بود. با پایان دوران دانشجویی ما، به میدان آمدن دکتر شریعتی در اواخر دهه ۴۰ و تأسیس حسینی‌به‌ارشاد، فضا به کلی تغییر کرد. دکتر سروش نیز برای ادامه تحصیل به انگلستان رفتند.

با شروع ماجراهای سپاه‌کل و مبارزات مسلحانه چریکی شهری، فعالیت‌های دیگر نیز تحت الشعاع قرار گرفتند. سال ۵۲ به میرحسین موسوی، حسن آلاپوش و من، به‌دلیل ارتباطاتمان که بیشتر از طریق شریعتی بود، حساس شدند. تصور می‌کردند که ما مثلاً یک گروه وابسته به مجاهدین هستیم. به‌هر حال ارتباطاتمان قطع شد و ما به زندان افتادیم. بعد از آزادی ما، شریعتی هم آزاد شد، سپس به انگلستان رفت و فضای دیگری شکل گرفت. از آن جمعی که آن زمان عرض کردم نمایندگان انجمن‌های اسلامی بودند، جالب است که هرکدام به سرنوشتی دچار شدند. مجید شریف‌واقفی، کشته شد. حسن آلاپوش نیز که به مجاهدین پیوسته بود، در درگیری‌ها کشته شد و آقای لولاسانی نیز در آتش‌سوزی حزب جمهوری اسلامی زیر آوار کشته شد. آقای دکتر سروش و بنده نیز هر یک، تبعیدی سیاسی خارج از کشور شدیم. پس از انقلاب، عرصه برای حضور آقای دکتر سروش باز شد. اطلاعات وسیع ایشان در ادبیات، عرفان، اسلام و قرآن، همچنین آشنایی‌شان با فیلسوفان در انگلستان، باعث شد که بعد از انقلاب شاهد مصاحبه‌ها، مناظره‌های تلویزیونی و حضور گسترده ایشان باشیم. اما دولت مستعجل بود و با تندتر شدن فضا دکتر سروش به اجبار جلالی‌وطن کردند. حالا حدود ۶۰ سال از آن دوران گذشته است. سرنوشت به گونه‌ای رقم خورده که فاصله جغرافیایی میان ما وجود دارد، اما گاه‌وبیگاه توفیق دیدار حاصل می‌شود. با وجود اشتراکات فراوانی که دست‌کم در ۹۰ درصد مسائل اسلامی و قرآنی میان ما وجود دارد، در برخی مسائل اعتقادی، دینی، به‌ویژه قرآنی، تفاوت دیدگاه داریم. باین همه استقلال فکری و شجاعت اخلاقی ایشان را که مطابق آموزه‌های قرآن است، تحسین می‌کنم. خداوند در آیات قرآن به روشنی نشان داده که آزادی اندیشه، پرسشگری و پرهیز از تعصب چقدر مهم است. خداوند حتی سؤزل را بردن عالی‌ترین مسائل را تا آنجا که از سر صداقت و طلب حقیقت باشد، نه تنها مذموم نمی‌داند، بلکه می‌ستاید. دکتر سروش از نوعی آزادی و استقلال فکری بر خور دارند و آنچه را به ذهن‌شان می‌رسد، بی‌پرده بیان می‌کنند. این نظریات گرچه باب میل و طبع عده‌ای نیست، اما می‌تواند آن سکوت قبرستانی حاکم بر اندیشه دینی و مذهبی ما را در جامعه بشکند و به حرکت درآورد. این روند برای جامعه ما بسیار مفید است؛ اینکه کسانی بتوانند حتی مسائلی را که سال‌ها قطعی و مسلم تلقی شده‌اند، به پرسش بکشند. طبیعی است این امر گاه با احساسات، علایق و باورهای افراد تعارض پیدا کند و باعث رنجش شود. اما این وضعیت در مجموع برای جامعه ما سودمند است؛ چراکه مردم را به تفکر بیشتر وادار می‌کند و نوعی یوبایی و حرکت ایجاد می‌شود. دکتر سروش پیوسته در حال یالایش دیدگاه‌های خود هستند، دائماً در افکار پیشین‌شان بازنگری می‌کنند و مسائل تازه‌ای را مطرح می‌سازند. این تلاش‌ها مفید و ثمربخش است. خداوند توفیق، سلامت و طول عمر بیشتری به ایشان عنایت فرماید.

هیچ نخواهم

جز آنکه دیر بیایی



مصطفی ملکیان

فیلسوف و پژوهشگر فلسفه

در این دقایق اندک خوش دارم که بدون هیچ گونه مجامله و مداهنه آنچه را که واقعاً و از صمیم قلب به آن عقیده دارم بدون کم‌وکاست درباره شخصیت و منش علمی و روشنفکرانه جناب آقای دکتر سروش بیان کنم. بدون شک و مسلماً دکتر سروش مؤثرترین روشنفکر ایرانی بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ است. من با دقت تعبیر مؤثرترین روشنفکر ایرانی را به کار بردم. نه روشنفکر مسلمان ایرانی؛ چراکه دکتر عبدالکریم سروش در سال‌های پس از انقلاب - چه میان روشنفکران دینی، چه روشنفکران غیردینی - بیشترین نفوذ و تأثیر را داشته

معرفت دان نواندیش

گفتارهایی به مناسبت هشتادمین سالروز تولد عبدالکریم سروش در بررسی جهان فکری او



مسعود شاه حسینی، خبرنگار گروه فرهنگ: در سده اخیر کم نبوده‌اند متفکران و اندیشمندان علوم انسانی و روشنفکران حوزه دین که آثار، دیدگاه‌ها و نظریه‌های آنها چراغ راه دیگران بوده است. عبدالکریم سروش یکی از همین متفکرانی است که از چهار دهه پیش تا حالا که در آستانه ۸۰ سالگی قرار دارد، نام‌اش با کوشش‌های فکری، نوسازی معرفت دینی و گفت‌وگو میان سنت و مدرنیته و البته تحمل ناملایمات‌های بسیار گره خورده است. سروش که تحصیلات دانشگاهی خود را در حوزه داروسازی آغاز کرد، در ادامه مسیر فکری‌اش به فلسفه علم، الهیات، عرفان و کلام جدید روی آورد و به یکی از مهم‌ترین روشنفکران کشور بدل شد. تئوری قبض و بسط تئوریک شریعت را می‌توان نقطه عطف کارنامه فکری او دانست؛ نظریه‌ای که قرائت‌های ثابت و غیرتاریخی از دین را به چالش کشید و تحول‌پذیری معرفت دینی را امری ناممکن تلقی نکرد. سروش با این صورت‌بندی راه را برای گفت‌وگوی دین با علوم انسانی و دستاوردهای مدرن گشود. در کنار بحث‌های معرفت‌شناختی، سروش در مقام یک کششگر همواره بر اخلاق، تجربه دینی و معنویت تأکید کرده و به قرائت‌های ایستا از سنت، به‌ویژه بی‌توجهی به میراث آن، نقد‌های جدی وارد کرده است. در آثار متأخرترش به مولوی، عرفان اسلامی و مسئله رنج، ایمان و آزادی انسان توجه بیشتری نشان داد و زبان‌اش نیز از چارچوب‌های صرفاً آکادمیک فاصله گرفته و رنگی وجودی‌تر یافته است. سروش در این سال‌ها کم هزینه‌های سیاسی و اجتماعی دگراندیشی و استقلال فکری شجاعت اخلاقی خود را نپذیرداخته است. او که سال‌هاست دور از وطن به سر می‌برد، همچنان به تدریس، پژوهش، نوشتن و سخن گفتن ادامه می‌دهد؛ متفکری که حتی منتقدان‌اش هم اذعان دارند که او یکی از معماران اصلی گفتمان و گوی دین، عقلانیت و آزادی در ایران معاصر است. به مناسبت هشتادمین زادروز او، نشست به همت موسسه دیدگاه نو نشست آتلاین با عنوان «در ستایش یک سلوک فکری- معنوی» برگزار شد. در این نشست که عبدالکریم سروش نیز حضور داشت و در پایان چند دقیقه‌ای صحبت کرد، مصطفی ملکیان، عبدالعلی بازرگان، سعید حجازیان، علی میرسپاسی، نوید بازرگان، حسین کمالی، سروش دباغ امیرمازیا، جواد حیدری و حسین کاجی سخنرانی کردند و پیام محمد مجتهدشبه‌بستری و سعید حجازیان، قرائت شد. در ادامه، گزیده‌ای را از سخنان حاضران به صورت گفتارهای مجزای خوانید.

متفکر حامل روایت امید



علی میرسپاسی

نویسنده و استاد مطالعات خاورمیانه دانشگاه نیویورک

جامعه فکری ایران در دهه‌های اخیر از نوعی جریان مخرب، متکبر و گاه خودشیفته آسیب‌دیده و می‌توان آن را «جامعه فکری زخمی» یا به تعبیر انگلیسی Wounded Intellectual Society نامید. این مفهوم برای توصیف وضعیت تاریخی و روانی روشنفکری ایران، پس از شکست‌ها و سرخوردگی‌های سیاسی و فکری، به کار می‌رود. در برابر این وضعیت، با ایده‌ای مواجه‌ایم که می‌توان آن را «همان‌نوازی فکری» یا Intellectual Hospitality نامید: ایده‌ای که دست‌کم من الهام آن را از لویی ماسینیون، اسلام‌شناس فرانسوی، گرفته‌ام. به‌نحوی، این دو مفهوم مکمل یکدیگرند. مفهوم همان‌نوازی فکری نزد ماسینیون بر گشودگی به «دیگری»، شنیدن روایت‌های متفاوت و پذیرش امکان دگرگونی در گفت‌وگوهای میان فرهنگی، به‌ویژه در سنت‌های دینی تأکید می‌کند. در مقابل مفهوم جامعه فکری زخمی بیشتر ناظر به انسدادها، ضعف‌های تاریخی و بی‌اعتمادی‌های ساختاری درون یک سنت فکری است. پیوند این دو ایده به‌منظر من، در پروژه فکری عبدالکریم سروش اهمیت ویژه‌ای دارد. دکتر سروش از یک‌سو، رنج‌های تاریخی روشنفکری ایرانی و زخم‌هایی را که ناشی از شکست آرمان‌های مدرن بوده‌اند به‌روسمیت می‌شناسد و از سوی دیگر، با الهام از ایده همان‌نوازی فکری، می‌کوشد افقی اخلاقی و گفت‌وگومحور برای عبور از این زخم‌ها و بازسازی امید ترسیم کند. این رویکرد تلفیقی، امکان نگاهی انتقادی و در عین حال سازنده به سنت و مدرنیته را در زمینه فکری ایران فراهم می‌آورد. انعکاس این جراحات و زخم‌ها را می‌توان در برخی از نامه‌های تند دکتر سروش مشاهده کرد؛ نامه‌هایی که یادآور وسعت درد و رنج جامعه فکری زخمی‌اند. باین حال برداشت من از جایگاه سروش و تحولات فکری او در چهار دهه گذشته این است که او در میان جریان‌های نسبتاً کوچک اما مهم از متفکران ایرانی قرار دارد؛ جریانی که می‌توان آن را «حاملان روایت امید» نامید. برای فهم افق فکری سروش، به‌ویژه در نسبت

است. جهات این تأثیر فارغ از ویژگی‌های شخصی ایشان مثل: تیزهوشی، قوت حافظه، قدرت بیان، کثرت مطالعه و همین‌طور بافت ظهور ایشان است. سلسله‌ویژگی‌هایی در دکتر سروش وجود داشت، در دیگران دیده نمی‌شد و همین قوت تأثیر ایشان را بیشتر می‌کرد. دکتر عبدالکریم سروش از نظر تاریخی، نخستین روشنفکر دینی کشور است که مخالفان او اعم از روحانی و غیرروحانی نمی‌توانستند او را به ضعیف‌بودن معلومات دینی و مذهبی متهم کنند. دکتر سروش با همان اولین سخنرانی‌ها و نوشته‌هایشان نشان دادند که لااقل در چهار باب: قرآن و احادیث، فلسفه به اصطلاح اسلامی و عرفان به اصطلاح اسلامی ید طولا دارند و میان حوزویان نیز کمتر کسی قابل قیاس با ایشان بود. بنابراین روحانی‌ها نمی‌توانستند ایشان را به ضعف در معلومات اسلامی متهم و با شعار «عالم را با جاهل بحثی نیست» از میدان حذف کنند. ویژگی دومی که دکتر سروش داشتند این بود که جوانان، به‌ویژه طلاب علوم اسلامی یا جوانان علاقمند به خود دین و مذهب اسلام را متوجه یک نکته کردند و آن اینکه، چنین نیست که معلومات اسلامی را فقط باید از دهلیز روحانیت کسب کرد. یعنی چنین نیست که اگر کسی بخواهد متخصص در علوم اسلامی شود، حتماً باید حضور فیزیکی در مجالس، محافل، مدرسه‌ها و مجالس

روحانی داشته باشد، یعنی ممکن است فرد حضور فیزیکی هم نداشته باشد و باین همه بتواند تسلطی بر معلومات اسلامی کسب کند. این نکته کم‌اهمیتی نیست. پیش از دکتر سروش، هر جوانی گمان می‌کرد که اگر بخواهد علوم اسلامی تحصیل کند، راهی جز این ندارد که وارد حوزه‌های علمیه شود. تسلط دکتر سروش نشان داد که این راه، راه منحصر به فردی نیست و می‌توان بدون حضور فیزیکی در حوزه‌های علمیه هم دانش کافی و وافی از علوم اسلامی به‌دست آورد. نکته سوم این است که دکتر سروش، علاوه بر مطرح کردن نقد معرفتی بسیاری از آموزه‌های رایج در حوزه‌های علمی که پیش ایشان در سال‌های قبل از انقلاب گاه‌وبیگاه صورت می‌گرفت، نقد اخلاقی حوزه را هم به‌جد پی گرفتند. نقد اخلاقی حوزه به این معناست که مسئله فقط درباره آموزش‌ها نیست، بلکه در سر پرورشی است که در حوزه‌ها صورت می‌گیرد. اینکه طلاب به شیوه‌ای خاص پرورش داده می‌شوند، خود به‌طور مستقل محل نقد اخلاقی دکتر سروش قرار گرفت. چراکه واقعاً این دو، دو مقوله متفاوت‌اند. آموزش در حوزه‌های علمیه، مجموعه‌ای از عیوب و نواقص دارد و پرورش در حوزه‌های علمی نیز مجموعه‌ای دیگر از عیوب و نواقص. این عیوب و نواقص را می‌توان از این واقعیت آغاز کرد که معیشت روحانیان متوقف

یا گفت‌وگوی میان دینی» مشهور است، فهمید. در این رابطه، دو نکته در تفکر سروش که به‌نوعی نقطه تلاقی این مباحث‌اند، اهمیت دارد: از یک‌سو، تلاش سروش برای احیای علوم اسلامی و فلسفی در ایران پس از انقلاب، آن‌هم در سال‌هایی که این علوم با خطر حذف کامل مواجه بودند و از سوی دیگر، پروژه نواندیشی دینی که با رجوع به منابع کلاسیک اسلامی، در پی پاسخ‌هایی تازه به بحران‌های مدرنیته بود. به‌منظر من، بخش مهمی از روشنفکران یا نواندیشان دینی، این وجه از کار دکتر سروش را تا حد زیادی به سکوت برگزار کرده‌اند. در این میان قرائت سروش از اندیشه امام محمد غزالی، نقشی دوگانه و بسیار مهم ایفا می‌کند. غزالی از یک‌سو، برای الهام‌بخش نقد فقه‌گرایی و برجسته‌سازی اخلاقی است. از سوی دیگر، اندیشه این متفکر برای سروش نمونه‌ای تاریخی از مواجهه سنت با چالش‌های فلسفی زمانه خویش به‌شمار می‌رود. در اینجا تنها به اختصار به‌دو نکته اشاره می‌کنم. نخست آنکه، دفاع سروش از علوم انسانی و اجتماعی در ایران - به‌ویژه در دو دهه نخست پس از انقلاب - ارتباط مستقیمی با تفسیر او از غزالی دارد؛ تفسیری که در نوشته‌های مفصل به آن پرداخته‌ام. در این زمینه حتی مناظره مشهور سروش و رضا داوری، همچنین اثر مهم «قبض و بسط تئوریک شریعت» را نه صرفاً از زاویه دفاع از دموکراسی یا تمام‌خواهی فکری، بلکه به‌مثابه مقاومتی در برابر امواج ضد روشنگری و خصوصت سازمان‌یافته با علوم انسانی می‌دانم؛ امواجی که در یکی، دو دهه نخست پس از انقلاب، به‌شکلی خطرناک جامعه ایران را فرا گرفته بود. در آن مقاله به تفصیل نشان داده‌ام که چگونه برخی افراد مثل فردید، به جدال با سروش برخاستند و حتی نامه معروفی هم به آقای [امام] خمینی نوشت. به‌باور من، شناخت روایت سروش از اندیشه امام محمد غزالی، کلیدی اساسی برای درک پیچیدگی‌های فکری سروش و دست‌یابی به نگاهی ژرف‌تر نسبت